

همکاری آمریکا و هند در بازی بزرگ قدرت در آسیای مرکزی

نوذر شفیعی*

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۳/۰۶)

چکیده

تلاش برای موازنه قدرت همواره یکی از رویکردهای واقع‌گرایی کشورها در عرصه روابط بین‌الملل بوده است. تلاش برای موازنه یا از منظر حفظ وضع موجود یا با هدف برهم‌زدن وضع موجود بوده است. به نظر می‌رسد که تمایل طبیعی کشورها برای رسیدن به موازنه قدرت با یکدیگر آن‌گونه که واقع‌گرایان می‌گویند در حال حاضر ایالات متحده را در تنگنای راهبردی تاریخی قرار داده است. از یک سو آمریکا در پی حفظ و تثبیت جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت هژمون است و از سوی دیگر در آسیا کشورهایی مانند روسیه و چین و حتی هند در پی به‌چالش کشاندن این جایگاه و رسیدن به موازنه قدرت با قدرت هژمون هستند. از این نظر آمریکا در هیچ‌جا جهان به اندازه آسیا با چالش‌های راهبردی برای حفظ موقعیت هژمونیک خود روبه‌رو نیست. آسیای مرکزی به‌عنوان بخشی از زیرمجموعه نظام آسیا یکی از جاهایی است که مبارزه برای به‌دست آوردن موقعیت هژمون بین آمریکا، چین و روسیه جریان دارد. پرسش این است که اگر به بیان جان مرشایمر، رسیدن به موقعیت هژمون در جهان نیازمند تسلط بر مناطق مختلف جهان است آنگاه آمریکا چگونه می‌تواند بر آسیای مرکزی با وجود رقیبانی جدی همچون روسیه و چین مسلط شود؟ فرضیه این نوشتار که به روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده آن است که آمریکا تلاش می‌کند تا از هند برای موازنه قوا در آسیا مرکزی استفاده کند و هند نیز تلاش می‌کند تا با رعایت مجموعه‌ای از ملاحظات از ظرفیت آمریکا برای گسترش نفوذ خود در این منطقه بهره‌جوید.

کلیدواژه‌ها

آسیای مرکزی، راهبرد پنهان‌سازی، راهبرد میانه‌روی، قدرت هژمون، موازنه قدرت، واقع‌گرایی ته‌اجمی.

* E-mail: n.shafiee@ase.ui.ac.ir

مقدمه

بازی بزرگ قدرت در آسیای مرکزی بسیار پیچیده است. نوشته‌هایی که تاکنون در مورد بازی بزرگ قدرت در آسیای مرکزی نوشته شده‌اند به سه دسته تقسیم می‌شوند: یا متوجه منافع ملی بازیگران در سطح خرد بوده‌اند مانند تلاش کشورها برای به‌دست‌آوردن سهم بیشتری از بازارهای اقتصادی و یا بهره‌مندی از منابع انرژی این منطقه، یا متوجه منافع ملی بازیگران در سطح منطقه‌ای با در نظر داشت موقعیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی بوده‌اند یا معطوف به تبیین رقابت قدرت‌ها در سطح بین‌المللی و انعکاس در آسیای مرکزی بوده‌اند. این نوشتار، به دسته سوم نزدیک‌تر است؛ اما با آن‌ها یک تفاوت بنیادی دارد که رقابت قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی را از منظر سیاست قدرت به‌ویژه آن‌گونه که واقع‌گرایان تهاجمی می‌گویند، بررسی می‌کند.

واقع‌گرایی تهاجمی مبنای اصلی رقابت قدرت‌های بزرگ را تلاش آن‌ها برای تبدیل شدن به قدرت هژمون می‌داند. قدرت هژمون قدرتی است که بتواند به تنهایی علیه دیگران از قدرتش استفاده کند و دیگران نیز نه تنها از آن تبعیت کنند؛ بلکه قصد مانع‌تراشی در مسیر به‌کارگرفتن قدرت هژمون را هم نداشته باشند. با این تعریف از قدرت هژمون، دشوار است که در آینده قابل پیش‌بینی شاهد ظهور یک قدرت هژمون در سطح نظام بین‌الملل باشیم. شاید به همین دلیل باشد که جان مرشایمر نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تهاجمی معتقد است که در شرایط کنونی فقط یک قدرت هژمون وجود دارد و آن‌هم ایالات متحده در نیمکره غربی است (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴۶). با این حال به نظر می‌رسد که مسیر سخت دستیابی به موقعیت قدرت هژمون مانع از این نیست که قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به آن تلاش نکنند. از دید نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی موقعیت هژمون آنقدر جذاب است و اهمیت دارد که همچون یک نیروی مغناطیسی، کشورها را به سوی خود می‌کشاند؛ زیرا با دستیابی به این جایگاه بقای کشورها تضمین می‌شود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸).

شایان توجه اینکه، یکی از راه‌های رسیدن به موقعیت هژمونیک، گذر از سطح مناطق است. یعنی سلطه هژمونیک بر مناطق مختلف در نهایت به سلطه بر نظام بین‌الملل می‌انجامد. این نگرش به دیدگاه بری بوزان نزدیک است آنجا که در کتاب قدرت‌ها و مناطق می‌گوید سرانجام امنیت بین‌الملل عبارت خواهد بود از مجموع امنیت مناطق (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۵). از این نظر است که وقتی از بازی بزرگ قدرت‌ها در آسیای مرکزی صحبت می‌کنیم آن را مهم می‌دانیم. در این بازی چهار قدرت مهم آمریکا، روسیه، چین و هند وجود دارد که هرچند از نظر توانمندی متفاوتند؛ اما همگی انگیزه تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای را دارند (جالب اینکه هر چهار کشور به ترتیب رتبه اول تا چهارم قدرت نظامی جهان هستند). البته هند برای

هژمون شدن در جنوب آسیا تلاش می‌کند ولی به دست آوردن قدرت از ناحیه آسیای مرکزی را برای رسیدن به این هدف لازم می‌داند. این چهار بازیگر اگر به صورت دو جفت در کنار هم قرار گیرند، همدیگر را دفع می‌کنند؛ اما اگر به صورت انفرادی در کنار هم قرار گیرند بعضی همدیگر را جذب و بعضی یکدیگر را دفع می‌کنند. سرانجام همین جذب و دفع‌ها است که بازی قدرت در آسیای مرکزی را پیچیده کرده است. برای نمونه، هرگاه زوج چین و روسیه در یک طرف و زوج آمریکا و هند در طرف دیگر معادله باشند خطرناک‌ترین شکل بازی شکل می‌گیرد. اما اگر هر یک از بازیگران به شکل انفرادی در پی بازی در آسیای مرکزی باشند اگرچه شکل بازی پیچیده می‌شود؛ اما حساسیت بازی کاهش می‌یابد. برای نمونه شاید روسیه به تنهایی نسبت به بازیگری هند در آسیای مرکزی با رعایت نوع خاصی از راهبرد حساسیتی نداشته باشد.

تمرکز این نوشتار بر همکاری است که بین هند و آمریکا در آسیای مرکزی جریان دارد. آمریکا به عنوان بازیگری در نظر گرفته شده که تهدیدی علیه موقعیت چین و روسیه است؛ بنابراین در سراسر نوشتار از آن به عنوان بازیگر تهدیدگر یاد می‌شود. به این دلیل آن را تهدیدگر می‌نامیم که هم در پی حفظ موقعیت هژمونی منطقه‌ای خود است و هم در پی تسری این هژمونی به مناطق دیگر است و مهم‌تر از همه در پی جلوگیری از قدرت‌یابی روسیه و چین به عنوان قدرت هژمون است. پرسش این است که چرا و چگونه هند می‌تواند در این مسیر به ایالات متحده کمک کند؟ برای پاسخ به این پرسش نظریه واقع‌گرایی تهاجمی می‌تواند تا حد زیادی راهگشا باشد. به همین دلیل این نظریه به عنوان ابزار تجزیه و تحلیل انتخاب شده است؛ اما به یاد داشته باشیم که نظریه‌ها فقط چراغ راهنما هستند و نباید انتظار داشته باشیم که در همه موارد بتوانیم نظریه را جزء به جزء بر مصادیق انطباق دهیم.

مبانی نظری: واقع‌گرایی تهاجمی

جان مرشایمر را معروف‌ترین نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تهاجمی می‌دانند. کتاب او «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» مهم‌ترین منبعی است که دیدگاه وی درباره واقع‌گرایی تهاجمی در آن منعکس شده است. مرشایمر عقیده دارد که دولت‌ها همواره در پی به دست آوردن قدرت و بلکه به حداکثر رساندن قدرت خود هستند و این مهم از پنج مفروض بنیادین ناشی می‌شود:

۱. نظام بین‌الملل آنارشیک است. بدین معنی که هیچ اقتدار برتر مرکزی وجود ندارد که در صورت تخطی دولت‌ها، آن‌ها را بازخواست کند؛ بنابراین در چنین شرایطی دولت‌ها خود را بالاترین مرجع اقتدار می‌دانند؛

۲. قدرت‌های بزرگ حدی از قابلیت‌های نظامی تهاجمی را دارند که به آن‌ها توان صدمه‌زدن و شاید انهدام یکدیگر را می‌دهد. برای هر گردنی دو دست وجود دارد که آن را بفشارد و خرد کند؛

۳. دولت‌ها هرگز نمی‌توانند در مقابل هدف‌های یکدیگر مطمئن باشند. این بدان معنی نیست که دولت‌ها لزوماً نیت‌های خصمانه دارند؛ بلکه از آنجا که نمی‌توان این نیت‌ها را به‌صورت قطعی و با اطمینان برآورد کرد قضاوت قطعی در مورد آن تقریباً غیر ممکن است؛

۴. نخستین و اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ تضمین بقا است. زیرا هرگاه بقای یک دولت به‌وسیله دولت دیگری از بین رود دیگر ممکن نیست که آن دولت بتواند سایر هدف‌های خود را دنبال کند؛

۵. قدرت‌های بزرگ بازیگران عقلانی‌اند. آن‌ها نسبت به محیط خارجی خود آگاهند و برای بقای خود در این محیط رفتار راهبردی مناسب را انتخاب می‌کنند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۴).

با توجه به این فرضیه‌ها، دولت‌ها برای حفظ بقای خود در محیط آنارشیک بین‌الملل چاره‌ای جز قدرتمندشدن ندارند؛ اما پرسش این است که حد این قدرت کجا است و چگونه می‌توان بدان دست یافت؟ مرشایمر می‌گوید: در نظام بین‌الملل آنارشیک موقعیت آرمانی و مطلوب قدرت، «هژمون شدن» است. وی به نقل از امانوئل کانت می‌گوید: «آرزوی هر دولت یا فرمانروایی این است که با غلبه بر سراسر جهان، صلح پایدار را برقرار سازد» (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۸) و در آن صورت است که بقا تقریباً تضمین است. قدرت هژمون دولتی است که آنقدر قدرتمند است که بر دیگر دولت‌های نظام تسلط دارد و هیچ‌کدام از دولت‌های دیگر نظام بین‌الملل برای برپاکردن یک جنگ جدی با آن توان نظامی لازم را ندارد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴۶)

از این‌رو، قدرت‌های بزرگ برای تبدیل‌شدن به قدرت هژمون چاره‌ای جز به حداکثر رساندن قدرت ندارند و این فقط از راه در پیش‌گرفتن سیاست امنیتی تهاجمی امکان‌پذیر است. مرشایمر اعتقاد دارد که یک قدرت بزرگ حتی زمانی که نسبت به رقبای خود برتری نظامی قاطع دارد باز هم در جست‌وجوی فرصت‌هایی برای به‌دست‌آوردن قدرت بیشتر است و این جست‌وجوی قدرت تنها زمانی متوقف می‌شود که هژمونی به‌دست‌آمده باشد. وی ادامه می‌دهد، این تصور که یک قدرت بزرگ ممکن است بدون تسلط بر کل نظام و با در اختیارداشتن میزان متناسبی از قدرت، احساس امنیت کند به دو دلیل قانع‌کننده نیست: اول اینکه ارزیابی میزان قدرت نسبی مورد نیاز یک دولت برای تضمین امنیتی در مقابل سایر رقبا بسیار دشوار است؛ چه بسا یک قدرت بزرگ ضعیف‌تر با هوشمندی بالاتر بتواند بر رقیب بزرگ قوی‌تر از خود پیروز شود و دوم اینکه قدرت‌های بزرگ در مورد شکل توزیع قدرت در ده یا بیست سال آینده می‌اندیشند و چه بسا توانایی دولت‌ها با گذشت زمان نسبت به قدرت برتر کنونی بیشتر شود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۹).

از دید مرشایمر همه دولت‌های بزرگ از این منطق پیروی می‌کنند؛ بنابراین هر دولتی نه تنها در پی به دست آوردن حداکثر قدرت برای هژمونی دائمی است، بلکه در تلاش است تا به دولت‌های دیگر فرصت ندهد به چنین جایگاهی دست یابند. در مجموع مرشایمر چند راهبرد را برای به دست آوردن قدرت و رسیدن به موقعیت هژمونی پیشنهاد می‌کند: جنگ، باجگیری، طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش، آتش‌باری معرکه، موازنه‌سازی، واگذاری مسئولیت، ساکت‌سازی، همراهی یا دنباله‌روی، واگذاری قدرت به دلایل واقع‌گرایی (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۸۵-۱۷۴).

شرایط آسیای مرکزی از منظر بازی بزرگ قدرت چگونه است و نظریه واقع‌گرایی تهاجمی چگونه می‌تواند آن را تبیین کند؟ چین، آمریکا، روسیه و هند جزو بازیگران این عرصه‌اند که به صورت بسیار پیچیده با یکدیگر رقابت و همکاری دارند. تا زمانی که به این رقابت و همکاری فقط از منظر سیاست سفلی نگریسته شود تجزیه و تحلیل آن چندان دشوار نخواهد بود؛ اما هنگامی که از منظر سیاست عالی و سیاست قدرت به آن نگریسته شود مشاهده خواهد شد که بازی قدرت در این منطقه بخشی از یک بازی بزرگ است که در سطح بین‌المللی جریان دارد؛ بنابراین تجزیه و تحلیل آن با پیچیدگی‌های زیادی همراه خواهد بود.

جایگاه هند در سیاست قدرت ایالات متحده در آسیای مرکزی

بازی بزرگ قدرت در آسیای مرکزی بیانگر نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی نه برای تأمین منافع ملی آن‌ها در سطح منطقه آسیای مرکزی بلکه از نظر تأثیری است که سلطه و نفوذ در آسیای مرکزی بر ارتقای جایگاه آن‌ها در سطح نظام بین‌الملل دارد. از این رو این نوشتار بر خلاف بعضی از پژوهش‌هایی که به رقابت قدرت‌ها در سطح منطقه آسیای مرکزی از منظر تعارض منافع منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ می‌پردازند، سطح نظام بین‌الملل را به عنوان سطح تحلیل انتخاب کرده و رقابت در آسیای مرکزی را در پرتوی رقابت بر سر قدرت در سطح نظام بین‌الملل تحلیل می‌کند. از این منظر، فرضیه اصلی واقع‌گرایی تهاجمی یعنی تلاش قدرت‌های بزرگ برای هژمون‌شدن راهنمای اصلی است و بر این اساس آمریکا، چین، روسیه و هند چهار قدرت اصلی رقیب در این منطقه هستند که تلاش می‌کنند برای رسیدن به موقعیت هژمون در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بر آسیای مرکزی مسلط شوند. «هژمون منطقه‌ای» را به این دلیل در اینجا به کار می‌بریم که مرشایمر معتقد است که در حال حاضر، هیچ هژمون بین‌المللی وجود ندارد و تنها هژمون منطقه‌ای موجود در جهان نیز ایالات متحده آمریکا در قاره اروپا و آمریکا است (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۴۶).

آمریکا برای آنکه به موقعیت هژمون در سطح نظام بین‌الملل برسد ناچار است که هم بر مناطق دیگر مسلط شود و هم از اینکه دیگر قدرت‌های بزرگ در مناطق دیگر به قدرت هژمون

تبدیل شوند، جلوگیری کند. از این منظر نفوذ در آسیای مرکزی بخشی از هدف‌های ایالات متحده را پوشش می‌دهد. مرحله نخست گسترش این نفوذ، به رسمیت‌شناختن استقلال این کشورها با هدف جدایی آن‌ها از مسکو و سپس پرکردن این خلأ بود؛ مرحله دوم، اعطای برخی کمک‌های اقتصادی برای بازسازی وضعیت اقتصادی آن‌ها با هدف جلوگیری از نفوذ احتمالی چین و سلطه دوباره مسکو بر آن‌ها بود؛ مرحله سوم، گسترش نفوذ سیاسی بر آن‌ها با هدف ورود به حیطه خلوت روسیه و هم‌زمان، همراه کردن آن‌ها با سیاست خارجی آمریکا در صحنه مناسبات جهانی بود (بصیری و ایزدی زمان‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۹۹). در جایی دیگر گفته شده است که آمریکا در دو دهه گذشته چهار هدف سازنده را در آسیای مرکزی دنبال کرده است: حفظ استقلال کشورهای آسیای مرکزی و ارتقای توانمندی آن‌ها برای دفع تجاوز، کمک به توسعه اقتصادی آن‌ها به‌ویژه از نظر زیرساخت‌ها و تبدیل آن به یک نقطه حمل‌ونقل، نهادسازی در این کشورها با هدف ایجاد یک حکمرانی خوب و سرانجام اتصال این منطقه محصور در خشکی به اقتصاد جهانی (Rumer and Others, 2016). تمامی این موارد از جلوه‌های نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکزی است و هرچه نفوذ ایالات متحده در آسیای مرکز گسترش یابد به همان میزان نفوذ چین و روسیه در این منطقه کاهش می‌یابد و چنین روندی در نهایت آثار خود را در مناسبات قدرت در سطح نظام بین‌الملل به سود آمریکا و به زیان چین و روسیه نشان می‌دهد.

این همان چیزی است که چین و روسیه نسبت به آن آگاهند؛ بنابراین انرژی خود را در مقابل آن بسیج کرده‌اند، یعنی این دو کشور با گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی چه به صورت انفرادی و چه به صورت مکمل در قالب سازمان همکاری شانگهای در پی آنند از یک سو از تسلط آمریکا در آسیای مرکزی جلوگیری کنند و بدین شکل مانع تبدیل شدن آمریکا به قدرت هژمون در سطح نظام بین‌الملل شوند و از سوی دیگر تلاش می‌کنند تا با تسلط بر آسیای مرکزی خود را به جایگاه موقعیت هژمون منطقه‌ای و سپس هژمون بین‌المللی برسانند. از این منظر همکاری چین و روسیه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای در قالب «راهبرد موازنه در برابر قدرت تهدیدگر» معنا پیدا می‌کند. این راهبرد زمانی از سوی یک یا چند دولت در برابر قدرت تهدیدگر به کار گرفته می‌شود که قدرت‌های موجود به تنهایی یا جمعی از ناحیه قدرت تهدیدگر احساس تهدید جدی کنند، سلطه و نفوذ قدرت تهدیدگر را غیرقابل پذیرش بدانند و هزینه نفوذ آن را برای خود بسیار سنگین ارزیابی کنند (Schroeder, 1994: 133)؛ برداشتی که به نظر می‌رسد با ادراک سیاستمداران روسی و چینی از نقش ایالات متحده در آسیای مرکزی همخوان است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که اگر چین و روسیه سد راه آمریکا در آسیای مرکزی شده‌اند و واشنگتن چگونه می‌تواند این سد را بشکند؟ براساس واقع‌گرایی تهاجمی «جنگ» و «موازنه‌سازی» دو گزینه‌ای هستند که آمریکا می‌تواند بدان

متوسل شود. بدیهی است که توسل به جنگ بسیار هزینه‌بردار است. از این‌رو موازنه‌سازی گزینه مناسب‌تری است. یکی از راه‌های اجرای راهبرد موازنه‌سازی تشکیل اتحاد و ائتلاف است. هند مناسب‌ترین کشور برای ایالات متحده آمریکا در جهت موازنه‌سازی در آسیای مرکزی است. توانمندی‌های بالقوه و بالفعل هند (Desai Biswal, 2016) توسعه بی‌سابقه مناسبات هند و آمریکا در سال‌های اخیر و مهم‌تر از همه اشتیاق زیاد هند برای ورود به آسیای مرکزی عوامل زمینه‌ساز شکل‌گیری ائتلاف هند و آمریکا برای نفوذ به آسیای مرکزی هستند (Feigenbaum, 2011).

شاید زمانی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی محافل راهبردی هند به دولت این کشور توصیه کردند که «دهلی نو تاکنون بر دنده چپ تاریخ خوابیده بود اکنون وقت آن رسیده است که بر دنده راست تاریخ بخوابد» و اشاره آن‌ها به ضرورت توسعه مناسبات هند با آمریکا بود کسی تصور نمی‌کرد که روابط دهلی - واشنگتن به این اندازه به هم نزدیک شود. با تأثیرپذیری از چنین نگرش‌هایی بود که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به تدریج روابط هند و آمریکا رو به گسترش گذاشت و این مهم با استقبال آمریکا نیز روبه‌رو شد. موافقت آمریکا به همکاری هسته‌ای با هند با آنکه هند برخلاف پیمان ان‌پی‌تی به سلاح هسته‌ای دست یافته بود (Levi and Ferguson, 2006: 7-8) آشکارترین نشانه تغییر در روابط آمریکا و هند و بزرگ‌ترین علامت ورود آمریکا به مناسبات قدرت در آسیا در شرایط جدید بود. صرف‌نظر از هدف‌های مختلف، از منظر مناسبات قدرت، هدف آمریکا از توسعه مناسبات با هند تأثیرگذاری مستقیم بر روسیه و چین و متأثر از آن رسیدن به موقعیت هژمون در نظام بین‌الملل است. هدف هند نیز بهره‌گیری از ظرفیت آمریکا در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت است. از همین رو، آمریکا از بازیگری هند در آسیای مرکزی حمایت و موضوع جاده ابریشم جدید را با محوریت هند و آسیای مرکزی دنبال می‌کند. این ابتکار در سال ۲۰۱۱ مطرح شد تا از این راه هند به آسیای مرکزی و اروپا متصل شود (Blake, 2013). همچنین آمریکا از خط لوله تاپی حمایت می‌کند تا وزن ژئوپلیتیکی هند را در آسیای مرکزی افزایش دهد. همچنین، واشنگتن می‌خواهد تا از حضور خود در افغانستان به سود نفوذ هند در این کشور استفاده کند (Blank, 2013) که این مهم به نوبه خود بر جایگاه هند در آسیای مرکزی تأثیر می‌گذارد؛ اما به نظر می‌رسد که هند فقط یک بازیگر منفعل در آسیای مرکزی نیست و نقش آن در آسیای مرکزی فقط منحصر به جایگاهی نیست که واشنگتن برایش تعریف کرده است.

بازی هند در معادلات پیچیده قدرت در آسیای مرکزی

وضعیت هند از نظر شاخص‌های قدرت و متأثر از آن، تلاش برای به‌دست‌آوردن هژمونی منطقه‌ای و بین‌المللی با آمریکا، چین، و روسیه متفاوت است. از این‌رو نگاه هند به بازی

قدرت در آسیای مرکزی و راهبردهایی که به کار می‌گیرد، نیز متفاوت است؛ به گونه‌ای که همکاری با آمریکا فقط یکی از راهبردهای هند در آسیای مرکزی است. در مجموع راهبردهای هند در آسیای مرکزی متأثر از این عوامل است:

۱. تمایل ذاتی این کشور به هژمون منطقه‌ای در جنوب آسیا و در بلندمدت تبدیل شدن به هژمون بین‌المللی: هند چهارمین اقتصاد رو به رشد جهان، دومین اقتصاد از نظر رشد اقتصادی، یازدهمین قدرت از نظر تولیدات صنعتی، سومین کشور از نظر نیروی انسانی ماهر و تحصیل کرده و پنجمین کشور از نظر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است که در سال‌های اخیر کسری مالی‌اش کاهش یافته، موازنه تجاری‌اش مثبت شده است. برآورد می‌شود تا سال ۲۰۵۰ در کنار چین به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شود. همچنین هند از نظر توانمندی هسته‌ای ششمین قدرت هسته‌ای جهان، از نظر نیروی نظامی بعد از آمریکا، روسیه و چین چهارمین قدرت نظامی جهان، از نظر فرستادن نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل اولین کشور جهان، از نظر وسعت هفتمین کشور جهان، از نظر جمعیت دومین کشور جهان و از نظر موقعیت راهبردی قدرتی تأثیرگذار بر محیط پیرامونی خود به‌ویژه جنوب آسیا و اقیانوس هند است. از نظر سیاسی نیز هند بزرگ‌ترین مردم‌سالاری جهان است و به‌شدت عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل را پیگیری می‌کند. با توجه به این وضعیت هند باید در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی راهبردهایی را به کار گیرد که به روند رو به رشد قدرت خود آسیبی نزند و در همان حال بتواند این روند را سرعت ببخشد و خود را به موقعیت هژمون در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برساند. ورود به آسیای مرکزی و منافع آن، توجه هند را جلب کرده است (Campbell, 2013).

۲. ملاحظات رقابت با چین: چین بزرگ‌ترین تهدید علیه هند است. دو کشور با هم اختلاف‌های ارضی دارند و چند بار از جمله در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۲ بر سر این مسئله درگیر شده‌اند و در هر دو جنگ، هند شکست خورده است. به همین دلیل تلاش هند برای دستیابی به توان هسته‌ای در مقابل چین بوده است. در ادامه این رقابت‌ها خاک دو کشور به پایگاهی برای مخالفان یکدیگر تبدیل شده است و در سطح منطقه علیه همدیگر بلوک‌بندی‌هایی را تشکیل داده‌اند. پاکستان که بعد از چین مهم‌ترین تهدید علیه هند است با چین رابطه راهبردی دارد. در آسیای مرکزی چین به دلیل داشتن مرز مشترک طولانی و به تبع آن همکاری اقتصادی جای پای محکمی دارد. چین مهم‌ترین بازیگر اقتصادی و مهم‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در آسیای مرکزی است. حجم روابط چین با آسیای مرکزی یکصد برابر رابطه هند با این منطقه است. در حوزه انرژی نیز چین با فعال کردن جاده ابریشم هیچ فرصتی را برای منابع اضافی انرژی در آسیای مرکزی باقی نگذاشته است. به همین دلیل «خط لوله تاپی» نیز که هندوستان به آن امید دارد، ممکن است قابل بهره‌برداری نباشد

(Levine, 2013). البته مخالفت روسیه با این خط لوله، اختلاف‌های داخلی در عشق‌آباد نسبت به این خط لوله، ریسک خط لوله در افغانستان به دلیل ناامنی این کشور و نگرانی‌های ناشی از عبور این خط لوله از پاکستان از دیگر مواردی است که اجرایی‌شدن خط لوله‌تاپی را با مشکل روبه‌رو ساخته است. از نظر امنیتی نیز چین، چتر سازمان همکاری شانگهای را بر آسیای مرکزی پهن کرده است (کرمی و عزیزی، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۵) و با وجود ابراز علاقه هند برای عضویت رسمی در آن، چین برای چندین سال مانع از این کار شد تا اینکه سرانجام در ژوئن ۲۰۱۷ بنا به ملاحظات مختلف، به آن رضایت داد. با این حال هنوز هم چین بزرگ‌ترین مانع ورود هند به آسیای مرکزی است. گذشته از همه اینها دو کشور از نظر وزن جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی به شکل خودکار رقیب هم هستند. اگر چه هر دو کشور تمایل دارند تا به سمت همکاری با یکدیگر حرکت کنند؛ اما واقعیت‌های ژئوپلیتیک مانع این کار است.

۳. ملاحظات روابط با روسیه: با وجود به‌کارگرفتن سیاست نبود تعهد از سوی هند، اتحاد شوروی بزرگ‌ترین همکار نظامی هند در دوره جنگ سرد بود. پس از پایان جنگ سرد برای مدتی این همکاری راهبردی بین روسیه و هند ادامه یافت؛ ولی سرانجام هند ترجیح داد تا بین آمریکا و روسیه، آمریکا را انتخاب کند. البته این به معنی حذف روسیه از اولویت‌های سیاست خارجی هند نیست. مسکو هنوز هم یکی از شریک‌های اصلی تسلیحاتی هند است و دو کشور هنوز هم به دیده دوستی به هم می‌نگرند. با این حال نمی‌توان نادیده گرفت که گرمی روابط هند و آمریکا به ایجاد تردید در همکاری‌های راهبردی مسکو و دهلی نو منجر شده است. یکی از نشانه‌های این تردید فشار روسیه به ترکمنستان برای انصراف از پیوستن به خط لوله تاپی است. از دید روسیه با توجه به تعهد ترکمنستان با تأمین بخشی از انرژی روسیه، این کشور نباید برای صادرات گاز خود مسیرهای دیگری را باز کند (Joshi, 2011). با این حال، هند هنوز امیدوار است تا با چراغ سبز مسکو وارد آسیای مرکزی شود؛ اما روسیه دو ملاحظه جدی دارد: ملاحظه نسبت به روابط با چین که متحد نزدیک مسکو و رقیب اصلی هند است و ملاحظه نسبت به آمریکا که متحد هند و رقیب روسیه است.

۴. ملاحظات روابط با آسیای مرکزی: ملاحظات هند در آسیای مرکزی از چند واقعیت

ناشی می‌شود:

الف) امنیت انرژی: هند چهارمین مصرف‌کننده بزرگ انرژی در جهان است. سه چهارم نفت مصرفی هند از خارج تأمین می‌شود. در واقع، تقاضای انرژی این کشور با توجه به کمبود نیروی برق و زیرساخت‌های توسعه‌نیافته انرژی، مداوم افزایش یافته است (والاس، ۱۳۹۳). از این منظر امنیت انرژی بخش اصلی سیاست خارجی هند است. بیشتر واردات نفتی هند از خاورمیانه است و هر خللی در امنیت خاورمیانه می‌تواند بر واردات انرژی هند تأثیر بگذارد. از این رو، هند به دنبال تنوع‌بخشیدن به منابع انرژی خود است. آسیای مرکزی با داشتن چهار

درصد ذخایر گاز جهان و سه درصد ذخایر نفت جهان یکی از اولویت‌های اصلی هند در تأمین انرژی است (Kiesow and Norling, 2007). همچنین آسیای مرکزی یکی از مناطق مهم برخوردار از اورانیوم است که برای راکتورهای هسته‌ای هند که یکی از پایه‌های تأمین انرژی هند هستند، بسیار اهمیت دارند.

ب) امنیت ملی: منطقه آسیای مرکزی برای هند منبعی برای تولید ناامنی به‌ویژه از راه گروه‌های افراط‌گرای مذهبی است. این گروه‌ها با طالبان در افغانستان و مجاهدان کشمیری ارتباط نزدیک دارند و از راه پاکستان تغذیه می‌شوند (Blank, 2003: 143). بنابراین هند مشتاق است تا نقش بزرگ‌تری در ماتریس امنیتی آسیای مرکزی بازی کند. به همین دلیل در تاجیکستان پایگاه هوایی «فارخور» را ایجاد کرده است و یک اسکادران جنگنده میگ ۲۹ را در آنجا مستقر کرده است. این مهم فقط یکی از نشانه‌های تمایل هند به حضور نظامی در آسیای مرکزی است تا این منطقه را به همراه چین، پاکستان و افغانستان هم‌زمان تحت تأثیر قرار دهد.

ج) همکاری‌های تجاری: از دید هند آسیای مرکزی می‌تواند یک بازار خوب برای کالاهای هندی باشد؛ زیرا کالاهای اروپایی و آمریکایی گران است و کالاهای چینی نیز با وجود قیمت پایین باکیفیت نیستند. صنعت پوشاک و داروی هند جای خود را در این منطقه باز کرده است و اکنون صنعت ای‌تی، بانکداری، معدن، انرژی، صنایع غذایی و خدمات آموزشی وارد عمل شده‌اند (Laruelle and Peyrouse, 2011: 41-47). با این حال در قیاس با سایر رقبا هنوز هند فاصله زیادی تا کمال مطلوب دارد.

پرسش مهم این است که با توجه به ملاحظات و این واقعیت‌ها هند باید چگونه در عرصه بین‌المللی و متأثر از آن در عرصه منطقه آسیای مرکزی عمل کند و دراصل چه راهبردی را باید در پیش گیرد؟ در هند چهار پاسخ به این پرسش داده شده است:

۱. دیدگاه اخلاق‌گرایان: به باور اخلاق‌گرایان، هند فقط با در پیش گرفتن سیاست خارجی اخلاق‌محور و تبدیل شدن به یک کشور سرمشق و پیشگام در مبارزه برای آزادی و کرامت انسانی می‌تواند به جایگاه والایی در سطح منطقه و جهان برسد. این دیدگاه در میراث فرهنگی و مذهبی هند که صلح را تشویق می‌کند و نیز در ویژگی انقلابی نهضت آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی هند که مبتنی بر نفی خشونت بود، ریشه دارد. «اعتبار اخلاقی» و «قدرت استدلال» مؤلفه‌های قدرت هند را در این رویکرد تشکیل می‌دهد؛

۲. هندوگرایان: هندوگرایان معتقدند که با توجه به شکست‌های تاریخی هند از مسلمانان، انگلیسی‌ها و چینی‌ها این کشور باید به یکی از قطب‌های اصلی قدرت در نظام بین‌الملل تبدیل شود. از دید این گروه جامعه قوی و متحد هندو، پشتوانه خوبی برای تولید قدرت در هند است. تفاوت این دیدگاه با اخلاق‌گرایان در این است که اینها قدرت نظامی و اقتصادی را ابزار

هند در رسیدن به جایگاه برتر در نظام بین‌الملل می‌داند؛ ولی اخلاق‌گرایان توسل به هنجارها و اخلاق را؛

۳. راهبرده‌گرایان: که بیشتر از بدنهٔ جامعهٔ راهبردی هند هستند، معتقدند که قدرت به‌ویژه قدرت نظامی داور نهایی در صحنهٔ روابط بین‌الملل است و هند باید تیزهوش، سریع، و غیراحساسی در مسیر به‌دست‌آوردن قدرت نظامی و اقتصادی و به‌کارگیری آن در عرصهٔ روابط بین‌الملل برای به‌دست‌آوردن جایگاه مؤثر در نظام بین‌الملل حرکت کند (Karnad, : 67, 1994).

۴. لیبرال‌ها: از دید لیبرال‌ها، قدرت از اقتصاد بر می‌خیزد. حتی اگر قرار باشد هر یک از این دیدگاه‌ها هم دنبال شود، نیازمند یک اقتصاد قوی است. بزرگ‌ترین آسیب‌پذیری هند از ضعف اقتصادی این کشور است. ورود به اقتصاد جهانی، درپیش‌گرفتن مشی اقتصاد لیبرالی و یک سیاست خارجی آرام و روان با ماهیت اقتصادی، می‌تواند هند را به یک قدرت بازرگانی و اقتصادی بزرگ در سطح جهان تبدیل کند (Mohan, 2003: 12).

به‌نظر می‌رسد که هند در شرایط کنونی سیاست خارجی چندوجهی را انتخاب کرده است که رگه‌هایی از هر چهار گرایش فکری در آن وجود دارد و این برای هند اجتناب‌ناپذیر است. کشورها امروزه به قدرت و توانمندی‌های «ترکیب‌شده» نیازمندند و فقط اتکا بر یک مؤلفهٔ قدرت کارساز نیست. با این‌حال داشتن عناصر قدرت یک مسئله است و شیوهٔ به‌دست‌آوردن و به‌کارگرفتن آن مسئله‌ای دیگر. در آسیای مرکزی هند هم برای به‌دست‌آوردن قدرت تلاش می‌کند و هم برای به‌کارگیری قدرت و اینها همدیگر را قوام می‌بخشند. راهبردی که هند انتخاب می‌کند می‌تواند سبب موفقیت هند در عرصهٔ پیچیدهٔ آسیای مرکزی شود.

هند در حال تبدیل‌شدن به یک شریک راهبردی برای آمریکا در عرصهٔ بین‌المللی است که منافع ملی هند هم آن را می‌طلبد. در عرصهٔ منطقهٔ آسیای مرکزی آمریکا از هند حمایت می‌کند و تلاش می‌کند تا هند را به یک دولت محور تبدیل کند. واشنگتن تلاش می‌کند تا در جایی که لازم باشد پشت سر هند پنهان شود (Levine, 2013)؛ شایان توجه اینکه در چارچوب نظریهٔ واقع‌گرایی تهاجمی هند قدرتی بزرگ است که در آینده برای هژمون‌شدن تلاش می‌کند و از این منظر برای آمریکا تهدیدی است. پس آمریکا چگونه باید با هند کار کند که از آیندهٔ هند نگرانی نداشته باشد؟ به‌نظر می‌رسد آنچه در شرایط فعلی برای آمریکا مهم است خطر چین و روسیه برای موقعیت هژمونیک آمریکا است که به مراتب بیشتر از هند است. به‌بیان دیگر، هند «تهدید دور» و چین و روسیه «تهدید نزدیک» برای هژمونی آمریکا هستند. پرسش این است که با توجه به این شرایط هند و آمریکا باید چه راهبردهایی را در پیش گیرند که ضمن رفع نگرانی‌های احتمالی آینده (ترس آمریکا از تلاش هند برای هژمون‌شدن و ترس هند

از مزاحمت آمریکا برای به دست آوردن هژمونی) با کمترین تعارض بتوانند به هدف‌های خود یعنی محدودسازی چین و روسیه و ارتقای جایگاه خود در سطح آسیای مرکزی و نظام بین‌الملل برسند؟

به نظر می‌رسد که راهبرد بهینه برای هند «دنباله‌روی یا همراهی با قدرت تهدیدگر» در آسیای مرکزی یعنی آمریکا است. «راهبرد همراهی» به اقدام کشور ضعیف‌تر برای پیوستن به قدرت قوی‌تر گفته می‌شود و این در زمانی اتفاق می‌افتد که هزینه‌های مخالفت با قدرت تهدیدگر برای دولت ضعیف‌تر از مزایای همراهی و پشتیبانی بیشتر باشد. کشور ضعیف‌تر برای به‌کارگرفتن راهبرد همراهی دو انگیزه دارد: نخست همراهی با قدرت تهدیدگر خطر آسیب‌رساندن به خود را چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی کاهش می‌دهد و این در روابط آمریکا و هند یعنی که هند علی‌الحساب در مسیر خود برای تبدیل شدن به قدرت هژمون منطقه‌ای با چالش ایالات متحده در کوتاه‌مدت و میان‌مدت روبه‌رو نخواهد بود؛ دوم اینکه همراهی با قدرت تهدیدگر کشور ضعیف‌تر را از منافع به‌دست‌آمده از برخورد قدرت تهدیدگر با سایر رقبا بهره‌مند می‌کند. پس در پرتوی رقابت آمریکا با چین و روسیه در عرصه آسیای مرکزی و حتی در سطح بین‌المللی هند فضای تنفسی بیشتری در آسیای مرکزی پیدا می‌کند.

اما مسئله این است که راهبرد همراهی با ایالات متحده پیامدهای برای هند در آسیای مرکزی منفی نیز خواهد داشت. هند بسیار با چین مشکل دارد و اگر مشخص شود که آمریکا از هند به‌عنوان وسیله‌ای برای پوشش خود در آسیای مرکزی استفاده می‌کند و یا برعکس هند از توان ایالات متحده برای نفوذ در آسیای مرکزی استفاده می‌کند (مانند حمایت آمریکا از خط لوله تاپی و یا حمایت آمریکا از طرح جاده ابریشم قدیم که در رقابت با منافع چین است) در آن صورت حرکت هند در آسیای مرکزی بسیار کندتر خواهد شد. پرسش این است که در چنین شرایطی هند چه راهبردی را باید در پیش گیرد که حساسیت چین را تحریک نکند و در عین حال بتواند راه خود را به آسیای مرکزی باز کند؟ پاسخ به این پرسش اینک به یک دستور کار در محافل راهبردی هند تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که راهبرد «پنهان‌سازی» برای هند، راهبردی بهینه است. براساس این راهبرد هند باید از قدرت تهدیدگر یعنی ایالات متحده به‌گونه‌ای هدایت‌شده فاصله بگیرد و در همان حال، هدف‌های اصلی خود در آسیای مرکزی را پنهان سازد؛ به‌گونه‌ای که به‌عنوان یک دولت بی‌دردسر و خشتی جلوه کند. هرچند روابط هند و چین خصمانه‌تر از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت؛ اما پنهان‌سازی می‌تواند تاحدی حساسیت‌ها را کاهش دهد. شاید به همین دلیل هند به این نتیجه رسیده است که با چین، هم درباره مسائل دوجانبه و هم درباره آسیای مرکزی گفت‌وگو را شروع کند. در اوت ۲۰۱۳ اولین دیدار رسمی وزیران خارجه چین و هند در مورد امنیت و مبارزه با تروریسم، چگونگی

همکاری در سازمان همکاری شانگهای، امنیت انرژی و همکاری‌های منطقه‌ای در پکن انجام شد.

سومین ضلع معمای هند در آسیای مرکزی مسئله روسیه است. این معما چگونه قابل حل است و هند چه راهبردی را باید نسبت به روسیه برای نفوذ در آسیای مرکزی به کار گیرد؟ همان‌گونه که پیشتر گفته شد، روسیه با آمریکا رقیب، با چین به صورت مصلحتی متحد و به هند نگاهی تردیدآمیز دارد. این تردید ناشی از نزدیکی بیش از حد هند به آمریکا است؛ هرچند که دهلی نو هنوز روسیه را هم یک شریک مهم در کنار خود دارد. در همان حال و متأثر از پیشینه خوب روابط و تداوم نسبی آن، هند، روسیه را دریچه سیاسی ورود خود به آسیای مرکزی می‌داند. به نظر می‌رسد که سه راهبرد «میان‌روی»، «کناره‌گیری»، و «پنهان‌سازی» گزینه‌هایی هستند که هم‌زمان یا جدا هند می‌تواند نسبت به روسیه برای فعال‌شدن در آسیای مرکزی به کار بگیرد.

در مورد مشخصات راهبردی پنهان‌کاری توضیح داده شد؛ اما درباره راهبرد میان‌روی باید گفت که پذیرش تساهل‌آمیز الزام‌های ایجادشده به وسیله روسیه در آسیای مرکزی و احتیاط و پرهیز از هرگونه رفتاری که برای روسیه حساسیت‌زا باشد، می‌تواند از سوی روسیه سبب پذیرش ورود هند به آسیای مرکزی شود. البته روسیه انتظار دارد که هند از راهبرد «کناره‌گیری» استفاده کند و در چارچوب آن از آمریکا فاصله بگیرد و از منظر یک بازیگر متحد با روسیه و یا دست‌کم از منظر یک بازیگر بی‌طرف وارد بازی بزرگ در آسیای مرکزی شود؛ اما مسکو به خوبی می‌داند که گفتن این حرف ساده، ولی عمل کردن به آن به وسیله هند دشوار خواهد بود.

نتیجه

اگر الگوی روابط میان کشورها را به این سه دسته تقسیم کنیم: الگوی مبتنی بر همکاری که در «سنت فکری کانتی» ریشه دارد، الگوی مبتنی بر رقابت که در «سنت فکری لاک» ریشه دارد و الگوی مبتنی بر دشمنی که در «سنت فکری هابزی» ریشه دارد، دیدگاه اصلی این نوشتار بیشتر به الگوی مبتنی بر دشمنی یا سنت هابزی نزدیک است. زیرا این نوشتار با رویکرد «واقع‌گرایی تهاجمی» به موضوع نگرسته و این شاخه از واقع‌گرایی خونین‌ترین رهیافت در نظریه واقع‌گرایی است. همان‌گونه که در بخش نظری نوشتار بیان شد، این رهیافت معتقد است که بین قدرت‌های بزرگ برای تبدیل‌شدن به قدرت هژمون رقابت سختی جریان دارد. از این منظر در نهایت روابط چین، آمریکا، روسیه و هند رقابت‌آمیز است که در مقطعی از تاریخ یعنی جایی که به نقطه حساس یا تمرکز قدرت برسد، به دشمنی منجر می‌شود.

اما آنچه اینک در روابط این کشورها با یکدیگر می‌گذرد از یک سو رقابت «چین و روسیه» با «آمریکا» است که در چارچوب سنت فکری هابزی یا همان واقع‌گرایی تهاجمی قابل تفسیر است از سوی دیگر روابط آمریکا و هند است که روابطی مبتنی بر همکاری است و در چارچوب سنت فکری کانتی قابل تفسیر است. بدین معنی که آمریکا می‌خواهد از موقعیت هند به‌عنوان ابزاری برای حفظ وضع موجود استفاده کند و هند هم تلاش می‌کند تا از ظرفیت آمریکا برای رسیدن به جایگاه یک هژمون منطقه‌ای استفاده کند. آسیای مرکزی جایی است که همکاری هند و آمریکا می‌تواند در جهت تقویت یکدیگر نمود یابد.

هیچ‌کدام از نگرش‌های فکری واقع‌گرایی تهاجمی برای همکاری ارزش بلندمدت قائل نیستند. آن‌ها اتحاد و ائتلاف نظامی و یا سیاسی را عالی‌ترین بعد احتمال همکاری میان دولت‌ها می‌دانند که آن‌هم پدیده‌ای موقتی است. بنابراین همکاری آمریکا و هند نیز در این نوشتار پدیده‌ای موقتی در نظر گرفته شده است؛ به ویژه به این دلیل که بنابر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی سرانجام هند و آمریکا به‌عنوان دو قدرت بزرگ برای تبدیل شدن به هژمون با هم رقابت خواهند کرد و در آن زمان آمریکا ناچار است تا با هند درگیر شود. با این حال اینک، منافع آن‌ها می‌طلبد که در مقابل تهدیدهای مشترک اتحاد چین و روسیه در آسیای مرکزی در کنار هم قرار گیرند. البته هم هند و هم آمریکا این بازی را بسیار زیرکانه انجام می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که حساسیت روسیه و چین را تحریک نکنند. چون در آن صورت ممکن است چین و روسیه سیاستی را در پیش گیرند که بین هند و آمریکا فاصله بیندازند. سیاست‌گذاران واشنگتن و دهلی نو تصور می‌کنند که نتیجه این همکاری به‌صورت برد-برد برای هر دو کشور خواهد بود.

البته آسیای مرکزی فقط بخشی از پهنه گسترده بازی قدرت بین ایالات متحده با چین و روسیه است. آمریکا در شرق اروپا با روسیه و در شرق و جنوب شرق آسیا با چین درگیر است. واشنگتن به همان میزان که در شرق اروپا از چکش تعادل اروپا برای محدودسازی روسیه استفاده می‌کند در شرق و جنوب شرق آسیا افزون بر متحدان سنتی خود مانند ژاپن، کره جنوبی و تایوان از ظرفیت هند برای محدودسازی چین استفاده می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که هند را برای ورود به «آسه‌ان» و همچنین عضویت در اتحاد نانوشتی و غیررسمی «مربع ژاپن - آمریکا - استرالیا - هند» تشویق می‌کند.

با در نظر گرفتن این فشارهای جانبی از سوی ایالات متحده بر چین و روسیه، اهمیت بازی قدرت در آسیای مرکزی بیشتر روشن می‌شود. از این زاویه، آسیای مرکزی یک منطقه هارتلند برای آمریکا است که از راه آن، چین را از منطقه غربی‌اش زیر فشار قرار می‌دهد و بدین وسیله طرح محدودسازی چین را که از ناحیه مرزهای جنوب و جنوب شرقی‌اش شروع شده است، تکمیل می‌کند. همچنین آسیای مرکزی منطقه‌ای است که آمریکا می‌تواند از راه آن روسیه را از

ناحیه مرزهای جنوبی‌اش زیر فشار قرار دهد و طرح محدودسازی این کشور را که از ناحیه مرزهای غربی‌اش شروع شده است، تکمیل کند.

هند در این بازی بزرگ نقش مهمی بازی می‌کند و گرایش آن به هر سمت معادله، تأثیر اساسی به دنبال خواهد داشت. دهلی نو در شرایط کنونی منافعش را در نزدیکی به آمریکا می‌بیند؛ اما سیاستمداران این کشور این سیاست را در قالب «راهبرد پنهان‌سازی» پیگیری می‌کنند تا پیامد منفی برای این قدرت نوظهور نداشته باشد. در مجموع تبدیل شدن به قدرت هژمون چه برای قدرت‌هایی که در این موقعیت هستند و می‌خواهند آن را حفظ کنند و چه برای آن‌هایی که در این موقعیت نیستند و می‌خواهند آن را به دست آورند راه دشواری است؛ ولی همه قدرت‌های بزرگ ناچارند که این راه را بپیمایند؛ زیرا در غیر این صورت باید منتظر باشند تا دیگران گوی سبقت را در مسابقه هژمون‌شدن از آن‌ها برابند.

منابع

الف) فارسی

۱. بصیری، محمدعلی و مژگان ایزدی زمان‌آبادی (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۴۸، صص ۹۰-۱۳۰.
۲. بوزان، بری و الی ویور (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. کرمی، جهانگیر و حمیدرضا عزیزی (۱۳۹۲)، «روابط امنیتی چین با آسیای مرکزی: از پیوندهای امنیتی تا مجموعه امنیتی منطقه‌ای»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۶، شماره ۱۲، صص ۱۵۴-۱۳۵.
۴. مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: وزارت امور خارجه.
۵. والاس، ریچارد (۱۳۹۳)، «هند و منابع انرژی آسیای مرکزی: آیا مودی می‌تواند نفوذ هند در آسیای مرکزی را افزایش دهد؟»، *پتروننت*، <http://www.petronet.ir/report>، (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۳/۶/۴).

ب) انگلیسی

1. Blake, Robert O. (2013), "The New Silk Road and Regional Economic Integration", **US Department of State**, Available at: <http://www.state.gov/p/sca/rls/rmks/2013/206167.htm>, (Accessed on: 13/3/2013).
2. Blank, S. (2003), "India Rising Profile in Central Asia", **Comparative Strategy**, Vol. 22, No. 2, pp. 139-157.

3. Blank, S. (2013), "Indian Strategic Failure in Central Asia", **The Diplomat**, Available at: <http://thediplomat.com/2013/06/indias-strategic-failure-in-central-asia/>, (Accessed on: 11/6/2013).
4. Campbell, Ivan (2013), "Indian Role and Interests in Central Asia", **Saferworld**, Available at: <file:///C:/Users/Home/Downloads/indias-role-and-interests-in-central-asia.pdf>, (Accessed on: 4/6/2017).
5. Desai Biswal, Nisha (2016), "South and Central Asia: U.S. Policies and Priorities for 2016", **Center for a New American Security**, Available at: <https://2009-2017.state.gov/p/sca/rls/rmks/2016/255290.htm>, (Accessed on: 4/6/2016).
6. Feigenbaum, Evan A. (2011), "Can India and United States Cooperate in Central Asia?", **Business Standard**, Available at: <https://www.cfr.org/blog-post/can-us-and-india-cooperate-central-asia>, (Accessed on: 4/6/2016).
7. Joshi, Madhura (2011), "Turkmenistan-Afghanistan-Pakistan-India Pipeline: Possibility or Pipe Dream?", **Gateway House: Indian Council on Global Relations**, Available at: <http://www.gatewayhouse.in/wp-content/uploads/2011/11/TAPI.pdf>, (Accessed on: 16/8/2016).
8. Karnad, Bharat (1994), "India's Weak Geopolitics and what to do about it", in: Bharat Karnad (ed.) (1994), **Future Imperilled: India's Security in the 1990s and beyond**, New Delhi: Viking.
9. Kiesow, I. and N. Norling (2007), "The Rise of India: Problems and Opportunities", **Central Asia – Caucasus Institute and Silk Road Studies Program**, Available at: http://isdpeu.org/content/uploads/publications/2007_kiesow-norling_the-rise-of-india.pdf, (Accessed on: 12/2/2016).
10. Laruelle, M. and S. Peyrouse (2011), **Mapping Central Asia: Indian Perception and Strategies**, Routledge.
11. Levi, Michael A. and Charles D. Ferguson (2006), **U.S.-India Nuclear Cooperation: A Strategy for Moving Forward**, CSR No. 16, New York: Council Foreign Relations.
12. Levine, S. (2013), "While the US Talk about Saving Afghanistan with a New Silk Road, China is actually doing it", Available at: <https://qz.com/110085/while-the-us-talks-about-saving-afghanistan-with-a-new-silk-road-china-is-actually-doing-it/>, (Accessed on: 31/7/2013).
13. Mohan, C. Raja (2003), **Crossing the Rubicon: the Shaping of India's New Foreign Policy**, New Delhi: Penguin.
14. Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Paul Stronski (2016), "US Policy toward Central Asia", Available at: http://carnegieendowment.org/files/CP_259_Central_Asia_Final.pdf, (Accessed on: 25/1/2016).
15. Schroeder, Paul (1994), "Historical Reality vs. Neo Realist Theory", **International Security**, Vol. 19, No. 1, pp. 108-148.